

داشته باشند، و دست کم در سال مدتی را در میان مردم عادی از پیر و جوان و زن و مرد و درس خوانده و ناخوانده بگذرانند، به وضوح متوجه خواهند شد که وضع جامعه، آن هم در زمان حاکمیت رهبران و روحانیان اسلامی، از منظر اخلاقیات و اعتقادات و ارزشهای مذهبی و اجتماعی نسبت به قبل از انقلاب بسیار بیشتر منحط شده است. اخلاق اجتماعی و رفتار حسنه در مناسبات اجتماعی شمه‌ای از تقوا و اخلاق اسلامی است و حکایت از عمق و نفوذ ایمان در نزد مردم می‌کند. وقتی اخلاق و رفتار اجتماعی و احساس مسئولیتهای ملی و مردمی در میان مردم انحطاط یافت، به طور قطع ایمان مذهبی آنها نیز منحط خواهد شد، حتی اگر ایمان توحیدی باشد که مردمان را به کار خیر، یعنی خدمت به ملت و وطن و آیین دعوت، تشویق و ترغیب نماید.

اگر روحیه جمعی و ملی و خدمت به غیر، فاسد و آلوده شد، قطعاً همه چیز آسیبی عمیق می‌بیند. چه خوب است که آقایان اندکی از شدت اندیشیدن به قدرت و انحصار بکاهند، و به امور اجتماعی و اخلاقی نیز توجه بفرمایند. نظام اسلامی و حاکمیت روحانی ما امروزه دو جنبه از ویژگیهای جوامع و نظامات شرک‌آلود را حفظ کرده و بر سر آن تصریح و تأکید و پافشاری هم می‌کند: اول، تقسیم مردم تحت حکومت خود، به خودی و غیرخودی یا شهروندان درجه ۱ و ۲ یا امت حزب‌الله و غیر آن. طبقه‌بندی مردم، برخورد تبعیض‌آمیز با آنها، تبلیغ خشونت از تریبونهای نماز جمعه، و نحوه برخورد جنجالی و جناحی با نشریه داخلی دانشگاه امیرکبیر دور از شأن رفتار انسانی و اسلامی است. رفتار قوای انتظامی و نیروهای فشار وابسته به جناح انحصار، در واکنش نسبت به دانشجویان کوی دانشگاه تهران معترض نسبت به تعطیلی روزنامه سلام بسیار ظالمانه بود. شاهد عینی این مسئله تخریب ۸۰۰ اتاق و خوابگاههای دانشجویی است (در حالی که تعداد دانشجویان حاضر در راهپیمایی شبانگاه ۱۷ تیرماه بسیار کمتر از این عدد بوده است، خسارات مادی و جانی نسبت به افراد، قابل مقایسه نیست). اکنون، پس از چهارماه شاهدیم که آقایان حاکمان وابسته به جناح انحصار و سرکوب برخلاف تحقیقات دولت و گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت ملی، از زبان دادستان انقلاب به دانشجویان مضروب و مظلوم حمله کرده و آنها را مجرم می‌دانند.

جناح انحصار با مردم رفتاری فراقانونی دارد، و قولاً و فعلاً به سبک جباران عمل می‌کند: و اذا بطشتم بطشتم جبارین. این، نشانه دوم جوامع غیرتوحیدی و حتی طاغوتی است. روحانیان محترمی که می‌خواهند پاسدار دیانت و توحید در روندهای اجتماعی باشند، می‌بایست نسبت به این دو مشخصه جوامع شرک‌آلود و نظامهای طاغوتی که در کشور ما و سرزمین ما نفوذ کرده و به شدت رو به گسترش است، حساس باشند. اصحاب جناح انحصار، نسبت به این تعالیم و معارف اسلام و مواضع و مآخذ اساسی فرهنگ و مکتب اسلام در قرآن و سنت رسول الله (ص) بی‌اعتنا هستند. آیا روحانیان محترم نباید

از باب تفقه در دین و هدایت و انداز مردم، به اصلاح بینشها و رفتارهای اصحاب انحصار و سرکوب که در قیافه تشریح از حقایق و باطن تعالیم اسلامی بی‌خبرند بیندیشند و چاره و درمان آن را سرلوحه مسئولیتهای خود قرار دهند؟

برای اینکه بدانیم واکنش حاکمان و صاحبان مقام و موقعیت در این نظام، نسبت به اشتباهات، خطاها، بی‌قانونی‌های احتمالی مردمان، به کجا می‌رود و انباشته می‌شود، باید به واقعیت آنچه در جامعه ما اتفاق افتاده است نظر کنیم. در هر حادثه‌ای که جناح انحصار به اسم اسلام ولی به رسم جباران، با اعتراض مردم برخورد می‌کند و به طور افراطی و انتقام‌جویانه برای عبرت سایرین عمل می‌کند به ظاهر موفق به مهار آن اعتراض می‌شود، ولی در کنار آن، مقداری درد و بغض ناشی از ستم‌دیدگی و طعم تبعیض و انتقام‌گیری در دلها و سینه‌های مردم جمع می‌شود. و این درد چون راه خروجی نسبت به عاملان ستم و تبعیض و انتقام نمی‌یابد، متوجه کل حاکمیت و آئین مورد قبول و تبلیغ و ترویج آن می‌شود و روی هم انباشته می‌گردد و آن‌گاه در اندک فرصتی که بر اثر باز شدن شرایط به دست آید به طور انفجاری جلوه می‌کند. این است سرانجام رفتارهای غرورآمیز و جبارانه نسبت به حکومت‌شدگان. بیهوده نیست که رسول خدا و پیشوایان اصلی ما چون امام علی (ع) و امام سجاد (ع) همواره به گذشت و عفو و اغماض حاکمان نسبت به خطاهای حکومت‌شدگان توصیه می‌نمایند. آیا رفتار مدعیان اسلامیت که به نام جناح انحصار و سرکوب متشکل شده‌اند، همانند رفتار پیشوایان و اهل بیت پیامبر (ص) اسلام است؟!

### پس از پیروزی احتمالی

اکنون سؤالی که در سینه هر ناظر ایرانی حبس شده و برای هر تحلیل‌گر و نظاره‌گر روندهای اجتماعی، به طور طبیعی مطرح می‌شود، این است که اگر جناح انحصار و سرکوب و بخش قدرت‌مدار روحانیت، در طراحیهای سیاسی و تشنج‌آفرینی‌ها و بحران‌زایی‌های خود برای مقابله با خاتمی و دولتش موفق شوند، چه می‌شود؟ البته ترس و نگرانی مردم دلسوز انقلاب و میهن و اسلام این است که توسعه اقتصادی و رشد اجتماعی و اقتصادی جامعه، به امید توسعه سیاسی - فرهنگی، متوقف یا متأخر گردد و توسعه سیاسی و فرهنگی هم، به دلیل مخالفتها و کارشکنیهای شدید و غلیظ جناح سرکوب، حاصل و نائل نگردد. در این صورت است که احساس شکست و خسران آشکار خواهد شد. اما جناح انحصار با توسعه سیاسی - فرهنگی به شدت مخالفت می‌کند چرا که حیات خود را در توقف آن می‌یابد. در جامعه توسعه یافته سیاسی و فرهنگی، جایی برای انحصارطلبی و تبعیض سیاسی و جهالت فرهنگی باقی نمی‌ماند. بهانه‌ای که آنها در برابر جناح اصلاح‌طلب و برنامه‌های توسعه سیاسی دارند، همانا نیاز و ضرورت توسعه اقتصادی است. اما در این صورت آیا این جناح می‌تواند مطابق با دعاویش، کشور و

نظام را به سمت یک توسعه اقتصادی عمیق و مستقل هدایت کند؟

از نیات افراد نمی توان سخن گفت، زیرا که در این روزگار، دستیابی به نیات واقعی اصحاب دعوای سیاسی و قدرت بسیار مشکل است. اما به نظر ما، جناح انحصار با توجه به سیاستهای آن، استعداد هیچ گونه توسعه اقتصادی را ندارد. این جناح، بر قشر بازار و تجارت اتکا دارد و امروزه در شرایط اجتماعی و سیاسی ما، تجارت و دلالتی بزرگترین و عینی ترین مانع صنعتی شدن کشور است. صنعتی شدن هم تنها راه رفع نیازمندی جامعه نسبت به خارج و زمینه ساز استقلال و اشتغال و تأمین رفاه و امنیت اجتماعی مردم و اقتدار ملی و نیز مطمئن ترین راه برای توسعه فرهنگی، سیاسی و اخلاقی می باشد. اما برنامه ریزان جناح انحصار، ضمن اتکا به بخش بازار و دلالتی، به طور نظری هم معتقد و مروج این داعیه هستند که مزیت نسبی ما ایرانیها، تجارت است و بنابراین باید روی تجارت سرمایه گذاری کنیم. آنها به دنیایی از ابهامات و شبهات پاسخ نمی دهند که، با سرمایه گذاری و گسترش بخش تجارت، کدام کالا را غیر از نفت برای مبادله با خارج دارند و یا چقدر اشتغال فعال و سالم می توانند خلق کنند؟

نتیجه ای که می گیریم این است که جناح انحصار که این چنین فعال و پرانرژی در خط ناکامی خاتمی و طرفداران اصلاح نظام از درون و توسعه سیاسی - فرهنگی ایستاده است و از هیچ توطئه و دسیسه ای هم فروگذار نمی کند، خود، دنیای بهتری را در چپته ندارد که به مردم مظلوم و ستمدیده ما عرضه کند. در جامعه مورد نظر آقایان از توسعه اقتصادی و رفاه و امنیت معاشی در جامعه خبری نیست. چنین جامعه ای، که اسیر و فقیر است، جبراً دچار انواع پریشانیها و تباهیهای اخلاقی خواهد شد. لذا از ارزشهایی دینی یا انقلابی که آن همه در برخورد با جناح رقیب از آنها دم می زنند، چیزی باقی نخواهد ماند و به دلیل نظم شدید و غلیظ سیاسی و بسته بودن نظام، هیچ خلاقیتی هم از بطن و متن جامعه، ظاهر نمی شود و تنها قشر و صورت احکام حاکم است و کسی را غم محتوای احکام نیست. همه اینها چشم اندازی قابل تحقق است و از عهده جناح انحصار برمی آید. اما یک چیز از عهده آن ساقط است و آن حل معضل اشتغال و معاش جاری بخور و نمیر و نیز بسیج و تحرک تولیدی جامعه به عنوان ضامن بی نیازی و عدم وابستگی است و بدون آنها استقلال اقتصادی و سیاسی مفهومی پیدا نمی کند.

عدم توسعه اقتصادی است که جامعه را به رکود و عقب ماندگی می کشاند و در نهایت سرزمینی فقیر و منحط و نیازمند به کمکهای خارجی را تحویل ما ملت می دهد. به علاوه انواع بی عدالتی و ستم اجتماعی از هم اکنون از سیاستهای این جناح پیداست، و از همه بالاتر، خطرات خارجی است که در صورت حاکمیت مطلقه این جناح، شدت و حدت بیشتری خواهد یافت.

اگر جناح انحصار، خود را قیم ملت نپندارد و به این حقیقت که سخنگوی بیش از ۱۲ تا ۱۵ درصد جمعیت نیست اقرار نماید به نفع کل ملک و ملت است. تنها راه عقلایی، شرعی و انسانی آنها هم این

است که در حد همین نسبت جمعیتی در کنار سایر واقعیت اجتماعی - فرهنگی جامعه، در قالب جامعه مدنی و قراردادهای متقابل اجتماعی به یک زندگی وفاق‌آمیز تن دهد و صلح و صفا را به جای جنگ و خصومت حاکم سازد. این تنها راه بقای سالم این جناح است. این جناح، بیهوده می‌ترسد که در صورت پیشرفت جناح اصلاح طلب، امنیت وجودی‌اش به خطر می‌افتد، بلکه برعکس، تضمین بقا و سلامت این جناح در یک جامعه مدنی توسعه یافته و قانون‌گرا و مسالمت‌جو و وفاق‌آمیز است. ضمن اینکه بقا و سلامت و اقتدار سیاسی - اقتصادی ایران زمین و احکام اسلامی هم تضمین می‌شود و ایران ما جایگاه فرهنگی و مدنی خود را در جهان دوباره به دست می‌آورد.

ما نقش و جایگاه دانشجویان را در حیات سیاسی ۶۰ ساله اخیر کشورمان، بارها و به مناسبت‌های مختلف بیان و تبیین کرده‌ایم و پیشتازی و تحرک‌بخشی آن را نسبت به بسیج سیاسی و فرهنگی ستوده‌ایم. این قشر با آن ویژگی‌های صنفی و تاریخی که در ایران دارد، از نظر آینده این سرزمین مسئولیت سنگینی بر عهده دارد که پرداختن به آن در حوصله این نوشتار نمی‌باشد. فقط همین قدر بگوییم که آنان باید در هر نوع اقدام و فعالیت محاسبات سیاسی - استراتژیک بکنند. طرح هر نوع مسئله حساسیت‌برانگیز دینی، در شرایطی که جناح انحصار و سرکوب بدون حقانیت، پرچم حفظ ارزشها و معارف دینی را بر دوش گرفته، به جنبش توسعه سیاسی و فرهنگی ضربه وارد می‌کند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد. کوچکترین خطایی می‌تواند مورد دستاویز و جوسازی علیه روند اصلاحات و دولت آقای خاتمی بشود که شد. شما در برخورد با علائق اخلاقی و مذهبی مردم باید دقت مضاعفی بکنید و معلولها را به جای علتها و ریشه‌ها در نظر نگیرید. این موجب حرکت اصولی و متعادل شما برای ساختن ایرانی آباد و آزاد می‌شود.

### پی‌نوشتها

۱. آن که معاش مادی ندارد، معاد نیز ندارد.
۲. فقر بسیار نزدیک است که به کفر بدل شود.
۳. فقر روسیاهی دنیا و آخرت است.

## جناح راست بیهوده می‌ترسد\*

پس از انتشار بیانیه مجلس خبرگان و اطلاعیه روحانیت مبارز که در آنها مطبوعات مستقل را خطر پنداشتند، این راقم در همین سرمقالات مطالبی از سر دلسوزی و خیرخواهی نوشتم. اما با موج حملات و اهانتها و ناسزاهای جناح انحصار، بویژه در دو نشریه که هر دو نماد انحصارطلبی و انسان‌کوبی و ترویج خصومت و کینه و خشونت هستند، روبرو شدم. این تهاجم به نیروهای ملی - مذهبی نیز صورت گرفت که هم‌اکنون با شدت ادامه دارد. اینک باید پرسید که این گونه مطالب، چه خطری ایجاد می‌کند که این دایه‌های انقلاب و اسلام را این چنین برآشفته و نگران می‌سازد؟

جریان ملی - مذهبی، به تازگی پدید نیامده است، بلکه از حدود یک صد سال قبل، با جنبش سیدجمال‌الدین آغاز شد و هدفش نجات ایران از یوغ استعمار و عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و تجدید حیات اندیشه و سلوک مذهبی در هماهنگی با پیشوایان اصلی مکتب توحید و اسلام بوده است. این جنبش در طول یک قرن فراز و نشیب تاریخی، نماد نهضتی گردید که خواهان تعالی روحی و دینی و اخلاقی ایرانیان و همچنین استقلال و آزادی و ترقی و اقتدار ملت و وطن ایرانی بوده و هست. این نهضت در طول این یک قرن همواره پیشتاز و محور جنبشهای آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و نیز پیشرفت و تعالی فرهنگی ایرانیان بوده است. این نهضت پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، در مبارزه با رژیم گذشته با جوششی تازه تا سرحد انقلاب اسلامی سال ۵۷ مشارکت داشت. از آن پس، فرصت‌طلبان و انحصارطلبان جدید، وجود وابستگان این نهضت را در قدرت سیاسی برناتافتند و به همین لحاظ از صحنه قدرت و حاکمیت کنار رفتند اما وفاداری و عشق و علاقه خود را نسبت به ایران و ایرانی و اسلام و انقلاب همچنان حفظ کرده‌اند و هر چه گفته و می‌گویند، همه از سر عشق و شور است و لاغیر.

---

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۶۰، ۲۸ مهر ۱۳۷۸ چاپ شده است.

اگر انحصارطلبان قدرت و سرکوبگران آزادی و آزادگی، جماعتی را غیرخودی محسوب بدارند و انواع تعدی و تجاوز و اهانت و افترا را نسبت به آنان نه تنها مجاز، که واجب بینگارند، باز تغییری در ماهیت آن جماعت نمی‌دهد. آنچه اهمیت اساسی دارد، این است که این جماعت نسبت به مصالح و منافع ملی وفادار و خدمتگذار باشند و به ارزشها و آموزشهای دین توحیدی اسلام و وظایف انقلابی پایبند بمانند و نیز مبلغ و مروج سلم و صفا و وفاق و اشتراک در میان قشرهای مختلف مردم باشند. به عبارت دیگر این جماعت سب و لعن حاکمان قدرت پرست و بهره‌مندان از رانتهای سیاسی و اقتصادی را به جان خریدند تا رفتار و سلوک اجتماعی و فردیشان مورد رضایت صاحب دین و پروردگار هستی باشد و هم گذشت ایام و اوراق تاریخ معاصر، خدمتگزاری آنها را نسبت به هموطنان و مصالح و منافع ملی، صادقانه گواهی دهد.

جریان ملی - مذهبی در کشور ما اکنون چنین موقعیتی را تجربه می‌کند. اقبال مردمان رنج‌دیده و ستم‌کشیده این مرز و بوم نسبت به همین جریان، مقبولیت آن را نزد خلق و خالق نشان می‌دهد. اما درست در همین موقعیت است که بازیگران جبهه انحصار و کوبندگان بر طبل خصومت و خشونت، ناسزاگویی به آن را به حداعلی رسانده‌اند. در حالی که معلوم نیست این همه تشویش خاطر و دغدغه و برآشفتنگی برای چیست و چه خطری از ناحیه جریان ملی - مذهبی، انقلاب، اسلام، ایران و جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. آنها که بیش از انحصارطلبان آلوده به ظلم و فساد، نسبت به آن سه عزیز (ایران، اسلام، انقلاب) مشتاق و مسئول و متعهدند. پس درد انحصارطلبان مدعی اسلامیت چیست؟! درد آنها، درد دین نیست، که اگر بود، این گونه بر تنور تفرقه و خصومت<sup>۱</sup> نمی‌دمیدند و از گامهای شیطان<sup>۲</sup> پیروی نمی‌کردند و اندکی به فضای سلم و آرامش و امنیت می‌اندیشیدند و امنیت را برای این ملت مسلمان و ستم‌دیده تدارک می‌دیدند. درد آنها درد ایران و ایرانیت هم نیست، که اگر بود، این چنین فرصتهای مادی و انسانی را برای استقلال و ترقی و اقتدار و عزت ایرانیان ضایع و پایمال نمی‌کردند. آنها درد انقلاب هم ندارند که اگر داشتند، زمینه‌های شکاف طبقاتی و ستم و تبعیض اجتماعی و امحای آزادی انسان را فراهم نمی‌نمودند. پس درد آنها درد دنیا است، درد حکومت و قدرت سیاسی و اقتصادی خودشان است نه ملت. به این جهت است که راه رقابت و خصومت و نفرت و خشونت را برگزیده‌اند. اگر چنین نبود به چه دلیل و مجوز شرعی و قانونی و انسانی و عقلی جماعتی را که ایمان به اسلام و التزام به قانون اساسی را با صراحت و تأکید ابراز می‌دارند به انواع تهمتها و نسبتهای ناشایست متهم می‌کنند؟<sup>۳</sup> کسانی را که مدت پنجاه سال (نیم قرن) پرچمدار صحنه مبارزه دینی و سیاسی برای استقلال و هویت اسلامی ایران بوده و همواره مورد بغض و کینه دستگاه پهلوی و ساواک قرار داشتند و محکومیتها و محرومیتهای فراوان کشیده‌اند، با کدام انگیزه دینی یا ملی با این نفرت و خصومت ملوک می‌نمایند؟!

جریان ملی - مذهبی ایران هرگز علاقه ندارد که انحصار طلبان آلوده آنها را خودی بنامند. دغدغه آنها فقط این است که در محضر رب العالمین مورد رضایت واقع نشوند یا در پیشگاه تاریخ و ملت ایران قاصر یا مقصر قلمداد نشوند.

پس شما انحصارگرایان قدرت، داستان خودی و غیر خودی را اختراع کردید تا شاید اصلاح طلبان درون حاکمیت را که به واقع آخرین فرصت نجات نظام از انحطاط و فساد و فروپاشی است، از نزدیک شدن به جریان ملی - مذهبی، بترسانید. بدین ترتیب می‌خواهید جناح دوم خرداد را از حمایت طیفی قابل توجه از مردم و پشتوانه تجربی و کارشناسی امور اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محروم کنید، تا هر چه زودتر آن را در چنبره دسیسه‌ها و حادثه‌آفرینی‌های مستمر و مکرر خودتان، دچار درماندگی نمایید تا برفتد و شما با فراغ‌بال به حکومت مطلقه و دهان‌بندان خودتان ادامه دهید. آنگاه چه می‌شود؟! چه ارمغانی نصیب این ملت و اسلام و انقلاب می‌گردد؟! شیوه مدیریتی شما، که طی دو دهه قبل امتحان خود را پس داده است، متکی بر ظاهرگرایی مذهبی است، ولو آنکه در عمق و بطن جامعه، فرار از دیانت و اخلاق موج بزند. همچنین از درآمد منابع طبیعی (نفت و جنگل و معادن) که متعلق به مردم است، بخششهای اقتصادی می‌کنید تا دوستان ظاهری خارجی را جلب کنید. بنابراین هرگز دچار این پندار واهی نشوید که اگر دولت خاتمی فروپاشید و آثار دوم خرداد محو گردید و نیروهای مردمی، از جمله، جریان ملی - مذهبی، سرکوب و محو گردیدند، شما می‌توانید کشتی طوفان‌زده ایران و انقلاب را به ساحل نجات رهنمون شوید. پس از حذف آنهاست که شما مستقیماً با واقعیات تلخ و سخت و خشن اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی جامعه روبرو می‌شوید، آنگاه مجبورید یا به ضرب خشونت و سرکوب آرامشی موقت فراهم کنید یا اینکه به دامان قدرتهای خارجی پناه برید تا چند صباحی حکومت دنیاپرستانه را استمرار بخشید. مدعیان قشری اسلام از حکومت بر یک ملت فقیر و اسیر فساد و اعتیاد و یک جامعه طبقاتی شدید، چه طرفی می‌بندند؟ حکومت مطلقه شما بر چنین ملتی چه ارمغان و افتخاری برای اسلام خواهد داشت؟ شما تاکنون به خاطر مصالح سیاسی خود از اسلام بسیار خرج کرده‌اید همچنانکه از منابع و ذخایر طبیعی بسیار هزینه فرموده‌اید. آن منابع طبیعی روی به اتمام و تخریب می‌روند ولی اسلام تمام نمی‌شود ولی حضور و نفوذ و محبوبیت ۱۳۰۰ ساله آن در ایران تمام می‌شود. آنگاه شما هم به اسلام ضربه زده‌اید هم به ملت ایران و هویت اسلامی ایران و ایرانی.

اگر برنامه‌ریزان جناح انحصار، به واقع درد دین و درد نظام اسلامی را داشته باشند، نزد خود این انصاف را خواهند داد که شکست خاتمی در برنامه‌های توسعه سیاسی و اقتصادی، شکست جمهوری اسلامی خواهد بود. جانشینان خشونت‌طلب و تفرقه‌گرای خاتمی سرمایه و ارمغانی برای این ملت نخواهند داشت. پس اگر آنها منصفانه قضاوت کنند خواهند یافت که اقبال و حمایت نیروهای ملی -

مذهبی ایران از دولت خاتمی و جنبش دوم خرداد نه برای کسب اعتبار شخصی و گروهی است، نه برای یافتن جایگاهی در قدرت سیاسی، و نه برای تمتع دنیایی است، بلکه برای آن است که این آخرین فرصت اصلاحات از دست نرود که اگر چنین شود، هم حاکمیت در اندک مدتی فرومی‌پاشد و هم ایران فرو می‌ریزد و دستخوش جنگهای داخلی و دخالت‌های بیگانگان و سرنوشت یوگسلاوی و افغانستان می‌گردد. پس حمایت نیروهای ملی - مذهبی از آقای خاتمی برای بقا و اقتدار دولت و ملت ایران است و بس.

\*\*\*

اکنون بهتر است لحظه‌ای به تفکر بنشینند و اندکی به محاسبه پردازند که این همه خصومت و خشونت و انحصار و تبعیض که روا داشته‌اند، چقدر محصول مثبت برای خودشان به بار آورده است. محاسبه هزینه - فایده، از اولین گامهای هر جریان هوشیار و آگاه است. خوب است اندکی در میان قشرهای مختلف مردم به تحقیق و تفحص پردازید و ببینید که آیا این همه آتش حادثه و تشنج و بحران که طی این دو سال برافروخته‌اید، اندکی بر اعتبار و حیثیت شما در میان مردم افزوده است یا خیر. نمونه عینی و غیرقابل انکار آن را در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ ملاحظه فرمودید که به رغم آن همه تبلیغات و تمهیدات سراسری و بی نظیر در تاریخ، رأی مردم به شما اندک بود. بدانید که امروزه هر چه را سخنگویان و مبلغان شما، در صدا و سیما، مطبوعات وابسته و منابر و تریبونهای نمازجمعه نفی کنند، مردم آن را اثبات می‌کنند و بالعکس. شما می‌پندارید که اگر آن دو روزنامه معلوم الحال به نیروهای ملی - مذهبی فحش و ناسزا گویند، از اعتبار آنها در میان مردم کاسته می‌شود؟! اگر فکر می‌کنید از اعتبار ما کاسته می‌شود، هر چه بیشتر بر ما بتازید و ضربات حیثیتی و سیاسی و فرهنگی خود را بر ما وارد کنید تا نتیجه‌ای همچون "نه" بزرگ دوم خرداد دریافت نمایید.

\*\*\*

آنچه گفته شد شمه‌ای از درد دل همه اصلاح‌جویان است که آماج حملات و اتهامات ناروا و رفتارهای غیرقانونی قرار گرفته و می‌گیرند. اما ما از ابراز همین درد دل طبیعی و انسانی و اسلامی<sup>۴</sup> هم خوشنود نیستیم. ما طالب فضای سلم و مسالمت هستیم که توصیه اکید مکتب توحید است. اگر به ما نیروهای ملی - مذهبی اعتماد ندارید یا نسبت به آنها مشکوکید یا آنها را دشمنی می‌پندارید که قصد جان شما را دارند، دست کم به خاتمی و جبهه دوم خرداد اعتماد کنید، که برخاسته از درون حاکمیت‌اند. نیروهای ملی - مذهبی به دلیل اعتقادات و تجارب پنجاه ساله اخیرشان به این حد از رشد و پختگی سیاسی و تقوای اجتماعی رسیده‌اند که بدانند در جامعه سلم و وفاق هرگز بنا بر حذف سیاسی یا فیزیکی هیچ گروه و نحله اجتماعی نیست. اصل دعوای ما این است که همه نحله‌های فکری و سیاسی جزو این ملت‌اند و همه حق حیات و برخورداری از حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی را دارند. پس منازعه ما با شما



برای حذف شما نیست. ما می‌گوییم در جامعه مدنی که همان جامعه سلم و وفاق توحیدی است، هر گروه به قدر پذیرش اجتماعی خود، یعنی به تعداد طرفداران خود، حق دارد که در جامعه و در قدرت سیاسی حضور و نقش داشته باشد. پس اگر جناح انحصار از فکر غلبه و سیطره بر همه مردمان و قبضه همه ابزارهای قدرت سیاسی و اجرایی دست بکشد و در واقع جناح انحصار به جناح راست تبدیل گردد، موجودیت و احترام و حضورش در جامعه تضمین و تعهد شده است. در روند اصلاح در کشور هیچ کس به دنبال حذف و نابودی جناح راست نیست. جناح راست بخشی از واقعیت جامعه ماست که حذف آن نه ممکن است و نه مفید. جناح راست نباید از تبدیل شدن به جریان اقلیت در مجلس ششم بترسد. بسیاری از نهادهای قدرتمند سیاسی، مذهبی، قضایی، انتظامی، نظامی، اقتصادی و... در دست راست می‌باشند. پس جناح راست بیهوده می‌ترسد. به نظر ما، این همه خشونت و عنفی که این جناح نسبت به مردم غیرخودشان، اعمال کرده‌اند، به خاطر همین ترس واهی است که: العنف جهد العاجز (تجاوز و خشونت آخرین سلاح درماندگان است).

حرف آخر ما با جناح حاکم و غالب این است که نرسید و به فضای امن و سلم و وفاق روی آورید که خیر دنیا و آخرت شما در همین است.

#### پی‌نوشتها

۱. سوره روم / ۳۱ و ۳۲.

۲. یا ایهاالذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لاتتبعوا خطوات الشیطان (سوره بقره / ۲۰۸).

۳. و لاتقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومناً تبغون عرض الحیوه الدنیا فعندالله مغانم کثیره (سوره نساء / ۹۴).

۴. لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم (سوره نساء / ۱۴۸).

## ما و انتخابات\*

در گیر و دار منازعات و مبارزات جناحهای درون حاکمیت و نیروهای بیرون از آن و در ورای تمام گرایشها و مصالح سیاسی گروهی و جناحی، واقعیت فراگیری که نباید مورد انکار یا بی‌اعتنایی قرار گیرد همانا مملکت و ملت ایران است. وقتی فضا خیلی سیاسی شود و هم و غم تمام گروهها و جناحها مراقبت از رقیب و حفاظت از خود باشد و مسئله اقتدار مادی کشور و استحکام و انسجام روابط معنوی - انسانی نظراً و عملاً از اهمیت بیفتند، هر رشته از منازعات و تخصصات مقداری از موجودی مادی و معنوی را در خود فرو می‌بلعد. این وضع در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در سه دهه پس از جنگ دوم جهانی بروز کرد که اسیر استعمار غیرمستقیم، استبداد و استثمار بودند. امروزه چنین حالتی کم و بیش بر کشور ما مستولی شده است، و این نگرانی، دغدغه اصلی هر ایرانی دلسوز و هر مسلمان صاحب آگاهی و شعور ملی است.

دولتمردان و سران جناحها به خوبی خیر دارند که در نظام تقسیم کار جدید جهانی، کشورهای را در رده عقب‌ماندگان ابدی یا جهان چهارم قرار داده‌اند. حاکمان و برنامه‌ریزان روندهای کلان اقتصادی - سیاسی جهان، بر آن شده‌اند که از هر گونه کمک به این کشورها اجتناب ورزند، آنها را به حال خود رها کنند تا خود به سوی افول و مرگ پیش بروند. چراکه وضعیت آنها از حالت اصلاح‌پذیری گذشته است. گفته می‌شود که ایران عزیز و ستمدیده ما نیز یکی از این کشورهاست. دنیای امروز، از جمله آمریکا، اروپا و آسیای شرقی از هر گونه کمک به ما خودداری می‌کنند و بالعکس در معامله غارتگرانه با ما، از یکدیگر سبقت می‌گیرند. بسیاری از بوروکراتها و مقامات و مدیران ما هم، آگاهانه یا جاهلانه با آنها همکاری می‌کنند، به طوری که سیل ثروت از درون و کیسه فقیر ملت و دولت به خارج جاری می‌شود. متأسفانه

---

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۶۱، ۱۲ آبان ۱۳۷۸ چاپ شده است.

این مسائل از دید جناحهای سیاسی رقیب، پنهان است. طرح این موضوع، به خاطر القای یأس به مردم با جناحهای سیاسی درگیر نیست، بلکه هشدار است که توسعه سیاسی را با دعوا بر سر قدرت سیاسی اشتباه گرفته‌اند و از مدیریت و حراست دقیق از منافع و مصالح مادی و معنوی کشور غافل‌اند. اعمال این نوع مدیریت در روابط و معاملات خارجی مظهر رشد یافتگی سیاسی دستگاه مدیریت اجرایی - اداری یا نظام نظارت و ارزشیابی یک کشور می‌باشد که تبلور آن مجلس است.

بدیهی است که تقسیم کار جهانی که قدرتهای اقتصادی - سیاسی جهان رقم می‌زنند، امری عینی است. مدت سی سال، طرفداران نظریه وابستگی بر جبری و سرنوشت‌ساز بودن این نظریه و مستقل بودن نظام تقسیم کار جهانی از اراده ملتها تأکید ورزیدند. ولی سرانجام از نیمه‌های دهه ۸۰ میلادی شروع به تغییر نظریاتشان نمودند تا سرانجام در آستانه دهه ۹۰ و همزمان با فروپاشی نظام شوروی سابق، آن را تعدیل یا پس گرفتند. پس اکنون مخالفت نظری با این داعیه وجود ندارد که دولتها و ملتها، هر زمان که بخواهند و اراده کنند، می‌توانند الگوهای تحمیلی عقب‌ماندگی و زنجیرهای اسارت و فقر را بگسلند و به رغم قرائت حاکمان جهان، خود راه ترقی خویش را باز کنند. مسئله تاریخی ما در این عصر، همین است که حاکمان ما و ملت ما، هر دو، این وضع و موقعیت را درک کنند و با یک تصمیم و عزم ملی خود را از این وضع نجات دهند.

طرح مطلب فوق در آستانه ورود به فضای انتخاباتی، از این نظر است که ما علاقه‌مندان به ایران، اسلام و انقلاب، معیار اصلی برای نمایندگی مجلس را توجه و اعتنا به منافع و مصالح مادی - معنوی ملی می‌دانیم.

اصلاحگری سیاسی دولت آقای خاتمی به این خاطر مورد استقبال و پذیرش همه وطن‌دوستان یا اسلام‌خواهان ملی خارج از حاکمیت قرار گرفت که سطر اول برنامه آن توسعه متوازن سیاسی - اقتصادی - فرهنگی بود. ما قبول داشته و داریم که مشی اصلاح از طریق تغییر روابط آمرانه حاکمان با حکومت شوندگان یا توزیع قدرت سیاسی و ایجاد فضای امن و سلم و گفتگو و اجتناب از خشونت، میسر است. البته این به معنای بی‌اعتنایی به سطور بعدی برنامه ایشان نیست. جریان سیاسی موسوم به دوم خرداد در تعقیب و پیگیری همین رویکرد، در مطبوعات خود، به خط اول این برنامه روی نمود یعنی توسعه سیاسی را وجهه همت خود قرار داد و در این زمینه به حق به پیشرفت و توفیقی چشمگیر نائل آمد - که متأسفانه فعلاً در زیر تازیانه‌های انحصارطلبان قرار دارد ولی با تحمل همه فشارها به حیات خود ادامه می‌دهد.

البته بارها گفته و تصریح شده است که ما شخص آقای خاتمی و طیف اصلاح طلب را در این زمینه ذی‌حق می‌شناسیم. جناحها و باندهای معاند با ایشان، طی قریب به ۳۰ ماه اخیر، به انواع توطئه‌ها و

بحران‌آفرینی‌های پرهزینه متوسل شدند تا دولت خاتمی در تحقق برنامه‌اش موفق نشود. سطر اول برنامه، توسعه سیاسی بود. این، خود، به لحاظ راهبردی در تضاد با مصالح و عقاید جناح انحصار است. خطوط دیگر، اصلاحات اقتصادی، اجرایی و مبارزه با رانت‌خواری و فساد مالی - اداری است. این نیز مورد هجوم تاکتیکی جناح انحصار قرار گرفت چرا که پیشرفت خاتمی در این خطوط موجب جلب اعتماد بیشتر مردم به او می‌شود، در حالی که جناح انحصار هدف راهبردی خود را پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ بر سلب این اعتماد و حمایت نهاده بود. بنابراین رفتار و سلوک سیاسی جناح انحصار از نمونه‌های بارز فدا کردن منافع ملی و رشد اقتصادی - اجتماعی در پای منافع گروهی و حفظ حاکمیت انحصاری خود شد. اما جبهه دوم خرداد نمی‌بایست در دام گسترده جناح انحصار می‌افتاد و خطوط دوم و سوم و... برنامه توسعه متوازن آقای خاتمی را به غفلت می‌سپرد. زیرا اگر دولت آقای خاتمی، در زمینه سرمایه‌گذاری تولیدی، گریز از عقب‌ماندگی، بازیابی و حفاظت از ثروتها و داراییهای ملی به توفیق و پیشرفتی دست بیابد، به طور قطع تیغهای تبلیغاتی جناح انحصار را کندتر می‌نماید.

### تجربه مجلس پنجم برای ملت ایران

مجلس پنجم در شرایطی و با کیفیتی تکوین یافت که ترکیب آن با ترکیب جمعیتی مردم ایران از نظر گرایشهای سیاسی، فرهنگی به کلی مغایرت داشت. مجلس پنجم محصول روند سیاسی قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ است. روندی که کشور را به سوی پرتگاه جنگ داخلی و فروپاشی می‌برد. جریان دوم خرداد با ارائه راه حل گفتگوی مسالمت‌آمیز و قانون‌گرایی برای حل و فصل اختلافات و خصومات، آخرین راه نجات نظام را از انحطاط و فروپاشی در پیش پای جناح غالب حاکمیت نهاد. ما در پایان همان انتخابات، در شماره ۳۴ نشریه متذکر شدیم که جریان دوم خرداد یک فرصت خداوندی است که برای بیداری مقامات و تصحیح بینشهای قیام‌مدارانه و انحصارگرایانه بروز کرد. بینشهایی که طی ۲۰ سال گذشته، انسجام اجتماعی و همبستگی ملی و توان اقتصادی ما را که سه ستون اصلی بقا و استمرار هر ملت است، به کلی سست و فروریختنی ساخته و اقتدار حاکمیت را حتی بر روی نیروهای درونی خودش به شدت مخدوش و شکننده کرده است. به طوری که حاکمان انحصارطلب، راهی بجز اعمال جبر و خشونت نمی‌یابند. البته این تجربه جاری و دائمی تاریخ بشریت است که جبر و خشونت در رفتار مردم عاقبت و سرانجام مطلوبی ندارد. لذا تنها درماندگان فاقد عقلانیت و حکمت هستند که به آن متوسل می‌شوند (العنفُ جهد العاجز).

دست کم یک جناح مجلس پنجم از خشونت حمایت جدی کرده و می‌کنند. همین گرایشات بر مجلس سلطه زیادی دارند و لذا مجلس را با شیوه‌های عجیب تحت تأثیر قرار می‌دهند. مجلس پنجم، به رغم جایگاه و وظایف قانونی‌اش، در زیر پوشش قانون‌مداری، ضدقانونی‌ترین رفتارها را بر این ملت

تحمیل کرده است و آن عبارت است از دخالت بسیار محدودکننده در ترکیب جمعیت نمایندگان که با ترکیب جمعیتی ملت ایران از نظر عقاید و گرایشهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به کلی مغایرت دارد. این مجلس با کیفیت تکوین فعلی اش در کشور ما جایگاهی به کلی واژگونه یافته است. در برخی کشورها قوه مجریه تمایل به بی قانونی و اعمال خلاف دارد، و مجلس به عنوان پناهگاهی برای مردم و قانون تلقی می شود. اما در کشور ما برعکس شده است.

### مجلس ششم

اگر قرار باشد مجلس ششم مثل الگوی مجلس پنجم درآید، باید گفت که این بار نیز شورای نگهبان است که این الگوسازی را رقم می زند و مجلس واژگونه را بر ملت تحمیل می کند. زیرا کسی در جهت گیری آرای مردم تردیدی ندارد و این اطمینان وجود دارد که در صورت تأیید منصفانه صلاحیتها آرای عمومی مردم به طور کلی جهتی سالم را طی کند. بدین ترتیب آن مهلت و فرصت تاریخی که خداوند در دوم خرداد ۷۶ به طرفداران نظام و شورای نگهبان و به طور کلی به حاکمیت داد، با تکرار مجلس پنجم در دوره ششم، به پایان می رسد. یعنی موجب به پایان رسیدن خط مسالمت، گفتگو، حل و فصل وفاق آمیز و مشارکت جو در مسائل اجتماعی - سیاسی و بالاخره تداوم خشونت می شود.

بر کسی پوشیده نیست که در صورت مسدود شدن خط اصلاح، خشونت گرایان با آتش بازی خواهند کرد. اعضای شورای محترم نگهبان آگاه باشند که به عملی چون کشتن ناقه حضرت صالح (ع) دست نزنند و بدانند که جناح انحصار، در مجلس چهارم و پنجم، با تصویب لوایح و اصلاحیه های مکرر، و در نهایت تصویب حق نظارت استصوابی برای شورای نگهبان، در واقع مسئولیت تمام تلاشهای انحصارگرایانه خود را به گردن آن شورا انداخته است. تقاضای ما از شورای نگهبان این است که با نگاهی وسیعتر و عمیقتر نسبت به کیفیت حراست و حفاظت از اسلام و انقلاب نظر کنند.

این راقم با احساس مسئولیت نسبت به آینده ایران و اسلام در ایران و بدون اینکه خواهان جایگاهی در میان کرسی نشینان قدرت باشم، اطمینان می دهم که در پرتو روش بی طرفانه شورای نگهبان، ایران و تمامیت آن حفظ خواهد شد و اسلام هم برای ما ایرانیها باقی خواهد ماند. در غیر این صورت هر سرنوشتی که بر ایران و اسلام در ایران وارد شود، محصول عملکرد شورای نگهبان است و طبیعتاً مسئولیت آن نیز بر گردن آن خواهد بود.

### چند کلامی با جناح انحصار

در آستانه انتخابات دوره ششم، بار دیگر به جناح انحصار عرض می شود که شما بیهوده بر خود ترس مسئولی ساخته اید. اگر شما انحصارگرایی را به راست گرایی اقتصادی و محافظه کاری سیاسی - فرهنگی برگردانید و ضمناً عناصر و عوامل بعضاً شناخته شده ۲۸ مردادی را از میان خودتان کشف و از درون

حاکمیت اخراج کنید، هیچ یک از دوم خردادها یا نیروهای ملی - مذهبی بیرون از حاکمیت حق و قصد تعرض به موجودیت و امنیت شما را نخواهد داشت. حتی همان جماعت ۲۸ مردادی هم از حق حضور سیاسی در جامعه، محروم نخواهند شد. ولی تصدیق کنید که حق و انصاف نیست که این افراد که طی ۲۵ سال، کوچکترین قدمی در مبارزه با رژیم گذشته برنداشته‌اند و تمام مبارزان علیه رژیم سابق را نیز ممنوع و فاسد شناخته‌اند و حتی تا سال ۱۳۵۷ نیز جشن ۲۸ مرداد می‌گرفته‌اند، اکنون در بطن حاکمیت و جناح غالب حاکمیت نفوذ کنند. آنها نه اسلام را دوست دارند، نه انقلاب را و نه جمهوری اسلامی را. آنها در میان شما و قشرهای ساده‌اندیش و بی‌خبر از تاریخ نیم قرن گذشته کشورمان نفوذ کرده‌اند تا تفرقه و دشمنی و خصومت را در میان وابستگان به انقلاب و اسلام و جمهوریت بکارند. در حالی که خود مفتخر بودند که دو بار موجب نجات سلطنت شدند و این بار هم به همان نیت در انقلاب نفوذ کرده‌اند. با این دو تصمیم است که شما نسبت به نجات جمهوری اسلامی از تفرقه و تشتت و فروپاشی اقدام خواهید کرد.

### جبهه دوم خرداد

عنوان جبهه که بر طیفی از گرایشهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نهاده شده، با واقعیت کاملاً تطبیق دارد. وجه مشترک و مشخصه آن حمایت جدی از برنامه توسعه سیاسی و جامعه مدنی آقای خاتمی است.

نیروهای اصلاح طلب خارج از حاکمیت یا نیروهای ملی - مذهبی نیز که جزو این جبهه نیستند، مشی اصولی خود را بر همین مبنا نهاده‌اند. زیرا امروز بنیادی‌ترین و مهمترین چالش ملی موجود بین تمام ملت و جناح مسئولی بر قدرت حاکمیت موسوم به انحصارطلبان و خشونت‌گرایان، بر سر اجرای تمام اصول قانون اساسی و نه یک یا دو اصل آن می‌باشد. آقای خاتمی فعلاً در صف مقدم این چالش قرار دارد و بیش از هر مقام دیگری هدف حملات و حادثه‌آفرینی‌های جناح انحصار قرار دارد. بنابراین حمایت جبهه دوم خرداد و اصلاح‌طلبان خارج از حاکمیت از خاتمی و برنامه‌های توسعه سیاسی وی یک گزینش راهبردی و اصولی است.

البته جبهه دوم خرداد قطعاً می‌داند که یکی دیگر از اصول برنامه‌های آقای خاتمی، تحت نام ایران برای ایرانیان عنوان شده است. ضرورت پایبندی و وفاداری به این اصل ایجاب می‌کند که آن جبهه از فرو رفتن در دام خودی و غیرخودی اجتناب کند. این دام مبتنی بر تفکیک مردم به شهروندان درجه ۱ و ۲ و ... می‌باشد و توسط جناح انحصارگسترده شده تا شاید دولت خاتمی و جبهه دوم خرداد، از حمایت نیروهای ملی - مذهبی که تاکنون از صحنه و قدرت سیاسی برکنار بوده‌اند، محروم شوند.

این نیروها، به رغم تمام فشارها، وفاداری خود را نسبت به انقلاب و قانون اساسی اثبات کرده‌اند،

ولی همچنان مورد حملات و افتراات و تبلیغات سوء حاکمان هستند. اینان در تمام این مدت به اتکای سوابق و عملکرد سیاسی گذشته و حال خود در صحنه سیاسی باقی مانده‌اند، بدون آنکه از درون حاکمیت، حامیانی داشته باشند و به این جهت به بهره‌مندی از حمایت‌های دولتی و مواهب و رانتهای سیاسی یا اقتصادی عادت نکرده‌اند. به هر حال آنها به رغم خواست حاکمان خشونت‌گرا، به تکالیف ملی خود عمل می‌کنند. نزدیکی عملی یا رسمی این نیروها به جبهه دوم خرداد منوط به پایبندی و پافشاری آن جبهه بر اصول اعلام شده آقای خاتمی، مبنی بر آزادی مطبوعات، احزاب و اصناف، و وفاق و اشتراک همه ایرانیان در قدرت سیاسی می‌باشد. از این گذشته، طیف اصلاح‌طلبان خارج از حاکمیت، بویژه نیروهای ملی - مذهبی، روی اصلاحات اقتصادی، حراست از منافع ملی در معاملات و روابط خارجی و اتخاذ سیاست‌های اصولی اقتصادی برای رشد تولید و حذف رانت‌خواری از مناسبات اقتصادی مردم، نیز حساسیت دارند. در برنامه انتخاباتی آنان، علاوه بر توسعه سیاسی و جامعه مدنی و ایران برای ایرانیان، مدیریت ملی بر روندهای اقتصادی کشور نیز جایگاه ویژه‌ای دارد.

امید است که جبهه دوم خرداد نیز به این مهم و آثار کوتاه مدت و دراز مدت آن توجه و تأکید داشته باشد.

## تجربه سفارت آمریکا و درسهای آن\*

۱ - حادثه تصرف سفارت آمریکا در آبانماه سال ۱۳۵۸ یک حادثه مهم تاریخی بود. هر ساله در سالروز این حرکت، مراسمی از جانب گروههای مختلف برپا می شود. این مراسم با سر دادن شعار و سرود علیه آمریکا و آتش زدن یا زیرپا نهادن پرچم آن کشور انجام می شود. اما جای تأسف است که سخنگویان و گردانندگان آن، طی بیست سال گذشته، حتی یک بار به بازنگری و ارزیابی این حادثه ننشسته اند و وجوه مثبت و منفی آن را به طور شفاف در مطبوعات طرح نکرده اند، ملت‌های پیشرفته از طریق بازنگری، نقد و ارزیابی مستمر اندیشه‌ها و اعمال خود، تجربه‌هایی را استخراج می کنند و آن را چراغ یا راهنمای عمل آینده خود قرار می دهند. این ملت‌ها که نوعاً به توسعه و پیشرفتهای مهم مادی و فرهنگی و اجتماعی دست یافته اند، از رهگذر انباشت تجارب تاریخی خود که مورد سنجش قرار گرفته اند، به نوعی ثروت و غنای فرهنگی - اجتماعی نائل شده اند. همین گونه ملت‌ها و دولت‌ها از طریق انباشت سرمایه مادی نیز به توسعه و تکامل اقتصادی - سیاسی دست یافته اند.

۲ - از حادثه مزبور در کشورها، اکنون بیست سال گذشته است، و دیگر وقت آن سر آمده است که به خاطر آن حادثه به عده‌ای حمله و طعن و لعن صورت گیرد یا، برعکس عده‌ای بدان فخر و مباهات نمایند. اگر در زمان وقوع حادثه یا قبل از آن مردم می خواستند به اثبات یا نفی آن بپردازند، شاید چالش بر سر آن، به سادگی به نتیجه نمی رسید، زیرا بحثها و مجادلات، بیشتر (چه در صورت احساسی و چه در شکل عقلانی) ماهیتی جدلی می یافت و کمتر به اقناع یا نتیجه گیری منجر می شد. ولی پس از گذشت بیست سال از آن حادثه به قدر کافی شواهد و مدارک در اختیار ما هست که بدون پرداختن به لعن یا ستایش یکدیگر، صرف نظر از مرام یا وابستگیهای گروهی، از آن حادثه تجربه بیندوزیم و برای آینده خود اصولی

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۶۲، ۲۶ آبان ۱۳۷۸ چاپ شده است.



راهنما تدوین نماییم و سپس دفتر آن حادثه را ببندیم و به تاریخ بسپاریم.

۳- نفس حمله و اشغال یک سفارت خارجی در کشور میزبان، امری بی سابقه نبوده است. قبل و پس از واقعه سال ۱۳۵۸، در کشورهای دیگر دنیا، این گونه اعمال در مورد سفارتخانه‌های خارجی صورت گرفته و می‌گیرد. همان طور که هواپیماری‌ها یا گروگانگیریه‌های رنگارنگی اتفاق افتاده و می‌افتد. تا زمانی که مردمی از ابراز عقاید و مواضع و دفاع از منافع و حقوق خودشان محروم باشند، این گونه اعمال نیز وجود خواهد داشت. اما ویژگی نوظهور واقعه سال ۵۸ این بود که اشغال سفارت از جانب عده‌ای از وابستگان نظام رسمی صورت گرفت و بعداً نیز از جانب مقامات مسئول و رهبری کشور مورد تأیید ضمنی قرار گرفت، بنابراین همه آثار حقوقی و سیاسی آن به پای دولت رسمی ایران یا نظام جمهوری اسلامی و در نهایت به پای کل ملت ایران نوشته شد.

دولتهای رسمی که در نظام مناسبات بین‌المللی حضور دارند تعهداتی متقابل دارند. از جمله آنکه سفارت یک دولت در سرزمین دولتی میزبان به منزله جزیی از خاک آن دولت محسوب می‌شود و افراد و کارکنان آن از امنیتی قراردادی برخوردارند. هرگونه حمله به آن به منزله حمله به خاک دولت صاحب سفارت و سلب امنیت شهروندان آن تلقی می‌شود. اگر این گونه حملات توسط افراد و گروههایی از سرزمین میزبان صورت گیرد، ولی دولت رسمی نتواند آن را مهار یا مرتفع کند یا، برعکس، مورد سکوت یا حمایت دولت قرار گیرد از آن به منزله اعلام جنگ نسبت به دولت صاحب سفارت برداشت می‌شود. اگر ستاینندگان واقعه مذکور، مدعی شوند که انقلاب ما علیه همان نظم حاکم بین‌المللی بوده و از این رو نقض مقررات آن هم جزو حقوق و انقلاب ما می‌باشد، می‌توان آن را پذیرفت، ولی نقض مقررات ظالمانه یک نظام حاکم هم قانونمندیها و مراحل خاص خود را دارد. اولاً اگر قرار باشد نظمی ولو ظالمانه، از جانب دولتها و ملتهای ضعیف یا کمتر قدرتمند به صراحت نقض و مخدوش گردد، دولتهای قدرتمندتر بیشتر می‌توانند به نقض چنین مقرراتی دست بزنند و سفارتهای و منافع و اموال و حتی خاک کشوری ضعیف‌تر را مورد تجاوز قرار دهند. ترویج چنین مسئله‌ای بیشتر به نفع حاکمان جهانی تمام می‌شود تا به مصلحت و منفعت محرومان یا کشورهای ضعیف و ستم‌کشیده. پس وجود نظم و مناسباتی قانونمند در جهان، بیشتر به نفع ملل کم‌اقتدار است تا دول پراقتدار.

دولت شوروی و بلوک شرق که قریب به نیم‌قرن در اندیشه براندازی کل نظام سرمایه‌سالار غرب بودند و به همین خاطر همواره به دنبال کسب قدرت نظامی و سیاسی بودند، ولی روابط قانونمند و دیپلماتیک و از جمله امنیت سفارتخانه‌های طرفهای مقابل را رعایت می‌کردند. دولت ویتنام شمالی و ویت‌کنگها (جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی) که مدعی دولت مشروع و رسمی تمام سرزمین ویتنام بودند، طی مدت قریب به پانزده سال جنگ تمام‌عیار با دولت آمریکا، سفارت آمریکا در سایگون را با

نیروهای خود حراست می‌کردند. در همان حال در کنفرانس پاریس نیز حضور فعال یافتند زیرا آنها مدعی بودند که امریکا نسبت به آنها و منافع‌شان مهاجم و مداخله‌جو و اشغالگر است، و آنها جز دفاع از حقوق خودشان کاری دیگر نمی‌کنند. یعنی آنها درصدد تجاوز به امنیت ملی امریکا یا خاک آن یا داراییهای آن نبوده‌اند. به همین سبب بود که ویتنام و ویت‌کنگ در تمام آن جنگهای حماسی، مورد حمایت تمام دنیای متمدن، حتی گروههایی در داخل خود امریکا قرار داشتند.

اشغال سفارت امریکا، که به سبب عدم تمایل یا ناتوانی دولت رسمی ایران در مهار و دفع آن، به پای دولت ایران نوشته شد، عواقب و تاوان سنگینی داشته است که مدت بیست سال بر ملت ایران تحمیل شده و می‌شود. عده‌ای با هر نیت مثبت و منفی‌ای، اقدامی موقتاً فهرمانانه کردند، اما تاوان آن را بیست سال است که ملت ستم‌کشیده ایران می‌پردازد. بدیهی است که ما می‌توانیم به عنوان افرادی مسئول، برای عقاید و ارزشهایی که محترم می‌داریم، از مال و جان خودمان ایثار کنیم، ولی برای همان ارزشهای عزیز خودمان حق نداریم هزینه‌ای بر ملتی که مدعی رهایی آن هستیم تحمیل، یا از کیسه آن بذل و بخشش نماییم.

۴ - حتی اگر حادثه اشغال سفارت به اعتبار و حیثیت امریکا ضربه می‌زد، هر عقل ساده و طبیعی می‌دانست که ما نمی‌توانیم این اشغال و گروگانگیری را تا ابد ادامه دهیم. زیرا ادامه آن به مثابه اعلام جنگ به امریکا بود، و چون ما از توان نظامی و اقتصادی و سیاسی قابل مقایسه‌ای برخوردار نبودیم، قطعاً جنگ به ضرر ما و به قیمت نابودی تمام دارایی ملت ایران از جمله استقلال و تمامیت آن تمام می‌شد. ما برخلاف ویتنام که در مقابل تهاجمی آشکار به دفاع برخاسته بود، خود، مهاجم شده و اعلام جنگ نمودیم. متأسفانه همین مسئله منجر به غارت بیشتر منابع و منافع ما گردید. در ارتش، اگر یک فرمانده با کمال حسن نیت، در طراحی تاکتیکی و استراتژیکی خود سبب شود که دشمن یک یا چند سنگر جدید را فتح نماید، او را برکنار و محاکمه می‌کنند. ولی ما همچنان در برابر آن همه ضربات و خسارتهای امریکا نسبت به منافع و مصالح و حیثیات خودمان بی‌تفاوتیم و در اندیشه مهار آن نیز نمی‌باشیم و حادثه سفارت را وسیله درگیری و منازعات جناحی و گروهی خود قرار داده‌ایم.

در نیمه آبانماه ۱۳۵۸، دولت موقت که توانایی اقدامات قانونی در حفظ مصالح و منافع ملی را به دلیل دخالت عوامل و افراد و گروههای مختلف نداشت، از کارکنار رفت. ولی شورای انقلاب طی چهار پنج ماه بعد از آن تمام کوشش خود را به کار برد تا از طرق قانونی (بین‌المللی) مسئله اشغال سفارت و گروگانگیری را با وساطت دبیرکل وقت سازمان ملل به طور آبرومندانه حل و فصل نماید. در اواخر اسفند طرحی تهیه و به اتفاق آرا از سوی شورای انقلاب تصویب شد و مورد موافقت رهبر انقلاب نیز قرار گرفت. ولی بند آخر آن طرح که ملاقات هیأت اعزامی والدهایم با گروگانها در سفارت بود، مورد

مخالفت جدی دانشجویان اشغال‌کننده سفارت قرار گرفت و طرح شکست خورد. طبق این طرح قرار بود هیأت مزبور پس از بازدید از ایران و مشاهده آثار و اسناد دخالت و جنایات دولت آمریکا در ایران و اطمینان از سلامتی گروگانها، در خارج از کشور این حادثه را به عنوان واکنش بخشی از مردم ایران علیه آمریکا معرفی و دولت رسمی را (در، آن ایام دولت شورای انقلاب بود) مبری نماید. آنگاه شخص دبیرکل وارد مذاکره شود و توافق دولت آمریکا را جلب نماید و سپس با تضمین وی گروگانها به تدریج یک به یک آزاد شوند و متقابلاً با آزادی هر گروگان مقداری از اموال دولت ایران آزاد شود، و با آزادی آخرین نفر از گروگانها، آخرین مطالبات ایران توسط آمریکا تسویه شود. بدین ترتیب، به نحوی آبرومندانه قضیه حل می‌شود، و شاید جنگی تمام عیار و ۸ ساله هم بر ایران تحمیل نمی‌گردد و تا به امروز، منافع ایران، در تمام دنیا، به خصوص در آسیای میانه، در جنوب و در غرب، مورد مخالفت و ممانعت دولتهای آن سامان قرار نمی‌گرفت و در عوض به مخالفان و دشمنان ایران داده نمی‌شد.

۵- اگر راه مسالمت‌آمیز و آبرومندانه فوق عملی می‌شد، آمریکا محاصره اقتصادی ایران را شروع نمی‌کرد و شاید حکومت بعثی عراق در شهریور ماه جنگ هشت‌ساله و تجاوز به خاک ما را آغاز نمی‌کرد. و یا حداقل پس از شروع جنگ از حمایت بسیاری از دول غربی و عربی بهره نمی‌گرفت. ولی متأسفانه این طور نشد و ملت و دولت خسارات زیادی را تحمل کردند. حال امید است که با تلاش و منطقی‌تر ساختن روابط آمریکا و ایران این داستان تاریخی به سرانجامی بیش و کم معقول برسد. اینک از آن حادثه و عوارض و عواقب آن باید برای اصلاح امور و پیشرفت جامعه خود پند و درس عبرت بگیریم. به نظر این راقم برخی از اصولی که می‌بایست چون یک درس تاریخی در حافظه ملی ما ثبت شود تا دیگر نظایر این نوع حوادث تکرار نگردد به قرار زیر است:

#### اول: تقدم منافع ملی بر رقابتهای سیاسی

ما می‌توانیم هرگونه مبارزه را با هر گروه داخلی ادامه دهیم و حتی نسبت به خارجی‌ان و قدرتهای مسلط جهانی نیز اعتراض و مخالفت و مبارزاتی را هدایت نماییم ولی حد و مرز این مبارزات با مصالح و منافع ملی ما تعیین شود. مبارزات گروهی یا پیگیری ارزشها و علائق خاص ما هرگز نباید موجب خسارت، دردسر، گرفتاری یا لطماتی گردد که دولت به نمایندگی از تمام ملت تاوان آن را بدهد. در واقع نسبت به اولویت منافع ملی و مصالح وطنی باید احساس مسئولیت جدی داشت.

#### دوم: ایجاد فضای گفتگو و امکان نقد

در هر اقدام سیاسی و اجتماعی می‌توان عده‌ای را همراه و گروههایی را مخالف خود ساخت. باید فضایی را ایجاد کرد که بین آنها بحث و گفتگو و حتی جدال به راه افتد، اما نباید جوی ایجاد کنیم که هیچ ناقد یا ناصح یا تحلیگری نتواند حرف دلسوزانه خود را بزند. استبداد جوی از استبداد حکومتی

مخرب‌تر است.

استبداد جوی از بزرگترین دشمنان اصلاح و ترقی احوال ملت‌هاست. چرا که امکان هر نوع اصلاح و پیشرفت را سلب می‌کند. بدین ترتیب فضا برای فرصت‌طلبان، منافقان و جاهلان باز می‌شود و، به عکس، فضا برای صاحب‌نظران، دلسوزان مجرب و عقلای قوم، و حتی مسئولان دولت رسمی بسته و حاکمیت توده‌وار عوامانه برقرار می‌شود. در آن ایام بحرانی بسیاری از مردمان صاحب صلاحیت و عقلانیت احساس خطر و نگرانی می‌کردند و تمام اعضای شورای انقلاب منصوب و مورد اعتماد رهبر انقلاب و نیز مسئول اداره کشور در آن شرایط با این حادثه مخالف بوده و در جستجوی راه معقول و آبرومندانه حل و فصل بحران بودند. ولی کسی توانایی ابراز مخالفت را نداشت، زیرا جو ملتهب سیاسی فوراً او را به طرفداری از امریکا و مخالفت با انقلاب و خط امام متهم و از صحنه اجتماع و سیاست برکنار و منزوی می‌ساخت. این بدترین فضایی بود که می‌توانست بر یک انقلاب یا یک نظام یا کشور و ملت سایه اندازد. فضایی که در آن تأمل و تعقل و مسئولیت‌منزوی، غوغاگری و جهالت غلبه یابد هیچ خیر و برکت و ترقی و تعالی از درون آن برنمی‌خیزد.

### سوم: دورنگری در چارچوب منافع ملی، ضامن ارزشها

در هر اقدام سیاسی و لو آنکه در کمال حسن نیت باشد و تمام ارزشهای عزیز خود را نیز در آن اقدام متبلور بباییم، می‌بایست به عواقب و آثار درازمدت آن و سرانجام نهایی آن در چارچوب مصالح و منافع ملی تأمل کنیم. دوراندیشی، عاقبت‌بینی، وسیع و فراگیر نگرستن به امور که شیوهٔ عاقلان و صاحبان تدبیر است همگی روشها و ارزشهایی هستند که تحقق سایر ارزشها، در سایه آنها ممکن خواهد بود. بنابراین دوراندیشی، عاقبت‌بینی، همه‌جانبه‌نگری و احساس مسئولیت نسبت به منافع و مصالح ملی، باید راهنمای عمل همیشگی ما باشد.

### چهارم: از دست ندادن فرصتهای بزنگاه

به دنبال شکست طرح والدهایم که مصوب شورای انقلاب و شخص رهبر انقلاب بود فرصتی تاریخی برای حل آبرومندانه مسئله و پرهیز از پرداخت هزینه‌های سنگین ملی پیش آمد که از دست رفت، از آن پس دولت امریکا به دنبال راههای خشونت‌آمیز رفت. پس از حادثه طبس که با شکست روبرو شد برنامه‌ریزان آن دولت ترجیح دادند که نه با هزینه خود بلکه با هزینه دولت دیگری ایران را ادب کنند. صدام و حزب بعث عامل خوبی برای این منظور بودند، زیرا آنها خودشان هم برنامه‌ای برای حمله به ایران و انضمام مناطق عربی زبان به عراق را داشتند. گفته می‌شود امریکایی‌ها تلاش کردند به طرق مستقیم و غیرمستقیم آن رژیم را برای حمله به ایران تشویق و یا حداقل حمایت کنند. (در جریان حمله عراق به کویت طارق عزیز این مطلب را افشا کرد). به هر حال با شروع حمله عراق به ایران یکباره

تمام دست‌اندرکاران حادثه اشغال سفارت، در مجلس و در دولت، کشف کردند که دولت دموکراتها بهتر و ملایمتر از دولت جمهوری خواهان است. لذا با عجله و شتاب فراوان به دنبال آزادی گروگانها رفتند و آن وقت الجزایر را به وساطت خواندند، که اعتبارش بسیار پایینتر از کورت والدهایم بود. سرانجام با قراردادی عجیب و بی سابقه و به کلی مغایر با دعاوی و ارزشهای ادعایی، مسئله را به نحوی حل کردند که خود و ملت ایران را اسیر دادگاه لاهه نمودند. یکی از عواقب و آثار این بیانیه که گریبانگیر ملت ایران شد و از موارد بسیار ذلت‌آوری بود که بر ایران تحمیل گردید، گذشته از طرح دعاوی شرکتها و مؤسسات امریکایی علیه دولت ایران دعاوی اکثراً پوچ ایرانیان دو ملیتی یا مهاجر به امریکا بود که در این دادگاه مطرح شد. این نهایت شکست برای ایران بود که ضدانقلابیون دزدی که اموال ملت را به یغما برده بودند، از طریق این دادگاه، از ایران و انقلاب ایران باج بستانند.

برای حل و فصل مشکلات و بحرانهای عظیم در میان ملتها و حتی در زندگی فردی، گاه فرصتهایی پیش می‌آید که استثنایی است و باید با هشیاری آن را درک کرد و غنیمت شمرد. طرح والدهایم یکی از این فرصتها بود که از دست رفت و ما ملت مجبور شدیم تحت قیادت آن جوانان زیربار هزینه سنگین بیانیه الجزایر، جنگ ۸ ساله تحمیلی و تاوانهای سنگین دادگاه لاهه برویم و مسئله گروگانها را سرافرازانه حل نکنیم. بنابراین تجربه، باید همواره به هوش بود و فرصتها را شناخت و غنیمت شمرد. اگر فضای غوغاسالاری و حاکمیت جهل در آن ایام نبود و طرح والدهایم در معرض افکار عمومی گذارده می‌شد، قطعاً شرایط کشور در سطح ملی ما درک می‌گردید و راه حل مناسبی پیدا می‌شد. پس درس دیگر این است که فرصتها و مهلتهای استثنایی را باید شناخت و از آن به نحوی پسندیده بهره گرفت.

### پنجم: عدم ورود به جنگ نابرابر

مبارزه و درگیری با گردنکشان ذی‌قدرت، همواره یک ارزش اخلاقی و ملی و انسانی و اسلامی بوده و هست. مقابله با استکبار و استعمار، در سطح جهانی هم یکی از این موارد است. اما تحقق همین ارزش در شرایط مشخص، از نظر تعادل و توازن نیروهای درونی و ملی در برابر قدرت خارجی ما حد و صورت مشخصی دارد. اعلام جنگ، جز در صورت توازن بین نیروهای طرفین، نه با منطق جنگ انطباق دارد و نه با منطق جهاد اسلامی. در جهاد اسلامی هم، معمولاً جنگها دفاعی بوده‌اند نه تهاجمی. البته طبق نظر قرآن اگر سپاه مؤمنان از منتهای ایمان و پابرداری هم برخوردار باشند با قدرتی ده برابر خود می‌توانند بجنگند و پیروز شوند و مؤمنان عادی، در جنگ با دشمنی با قدرتی دو برابر خود می‌توانند امید پیروزی داشته باشند. پس اعلام جنگ از طریق اشغال سفارت با منطق دینی قرآن نیز مخدوش و بی اعتبار بود. پس به طور خلاصه درسهایی که از این تجربه می‌آموزیم عبارت‌اند از:

۱- تعریف مشخص از ارزشها، در شرایط مشخص. ارزش مبارزه با استکبار در شرایط عدم توازن

نیروها می‌توانست تنها در سطح تبلیغات با در سطح سیاسی صورت گیرد نه در سطح درگیریهای نظامی و اقتصادی.

۲ - اگر در شرایط بحرانی از فرصتها استفاده نکنیم، ممکن است بعداً دشمن ضربه خورده برای ستاندن تاوانها و باجهای بسیار بالاتر خود را مسلح و مجهز کند اگر همین درس را در جنگ تحمیلی عراق به کار می‌بردیم، پس از اخراج دشمن از سرزمین، نباید جنگ را به داخل خاک عراق می‌کشاندیم. اکنون که فرصتی برای حل مسئله رابطه با امریکا پیش آمده است، باید این فرصت را شناخت و از آن بهره گرفت و از پرداخت هزینه‌های سنگین‌تر در این مورد، در آینده پرهیز نمود.

### ششم: ارزشهای خصوصی قابل تحمیل به ملت نیست

و بالاخره درس نهایی که از این حادثه می‌گیریم این است که ارزشهای افراد یا گروههای خاص هرگز نباید بوملتی تحمیل شود. ملتها فقط در حد منافع و مصالح خودشان می‌توانند هزینه تحقق یک ارزش را پردازند. آقایان اشغال‌کننده سفارت و اشخاص و نیروهای پشتیبان آنها حق نداشتند که ارزشهای خود را بر کل ملت تحمیل نمایند. در شرایط سالم‌تر، اخلاقی‌تر و آرام‌تر امکان داشت نظر کل ملت را سنجید ولی در آن شرایط چنین نظرخواهی از ملت ممکن نبود.

\*\*\*

مسئله سفارت ابعاد داخلی نیز داشت. تصرف‌کنندگان سفارت پس از مدتی در رقابتهای سیاسی داخلی در کنار یک جناح خاص و علیه دیگر جناحها قرار گرفتند. آن جناح، قدرتمندترین جناح حاکمیت شد و کرد آنچه کرد. دانشجویان با عملکرد سیاسی داخلی، بیانیها، افشاگریهای احساسی و گزینشی عمل کردن آشکار در این افشاگریها خود زمینه‌ساز بسیاری از حذفها و خشونتها چه در آن هنگام و چه پس از آن شدند. بگذریم از نقشی که در انقلاب فرهنگی و بستن فضای دانشگاهها و لطمات جبران‌ناپذیر فرهنگی و آموزشی پس از آن داشتند. بررسی واقعه سفارت از منظر مسائل داخلی باید در مجال دیگری صورت گیرد.

\*\*\*

امیدواریم که پس از سالها که از انقلاب مشروطه و نهضت ملی و انقلاب اسلامی می‌گذرد، ما ایرانیان که بسیار کم طعم پیروزی را چشیده و بسیار زیاد شکست را تجربه کرده‌ایم، به درجه‌ای از بلوغ رسیده باشیم که بتوانیم از تجربه‌ها و درسهای ترقی‌دهنده و تعالی‌بخش بهره‌مند گردیم، اینک ملت ما از درافتادن در چرخه مکرر پیروزی - شکست خسته شده و بهتر است که پرونده این دور معیوب برای همیشه بسته شود. چنین باد.

## ما را به کجای می برید؟\*

در هجوم انبوه طوفانها، بحراناها، تشنجهها و تنشهای اجتماعی که بر ما می بارد، و سیل وار همه چیز را با خود می برد، هر از گاهی لازم است از حوادث روزمره فاصله گرفته شود و از منظری فراتر به مجموعه و کلیت جامعه نگاه گردد و رابطه میان حاکمیت و مردم و روند تغییرات این دو بررسی شود، این گونه ممکن است هوشیاری و اراده‌ای جمعی پدید آید و تمایلی به مصالح و منافع درازمدت تر همگان بروز نماید، و در جهت اصلاح یا تغییر مسیر حرکت حاکمیت و مردم، اقدامی صورت گیرد.

چون این ایام مصادف است با آغاز پدیده‌ای نوظهور به نام قتل‌های زنجیره‌ای به بررسی آن می پردازیم.

- داستان تحقیق و رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به سرنوشت عجیبی دچار شده است. به رغم عطش عظیم جامعه که خواهان کشف ریشه‌های اصلی این پدیده و قطع آن است و با وجود وعده‌های مکرر آقای رئیس جمهور جهت پیگیری تا عمیقترین ریشه‌های آن، دستگاه قضایی نیروهای مسلح، چنان با ثانی و طمأنینه کار را دنبال می کند که گویی مشغول یک تحقیق علمی درازمدت است. شگفت آنکه دستگاههای امنیتی - قضایی که هر وقت بخواهند می توانند در عرض چند روز تمام ریشه‌های یک حادثه سیاسی و اجتماعی را کشف و قطع نمایند، چرا در این مورد که خواست عطشناک مردم نیز به دنبال آن است، این قدر با خونسردی و تأمل، رفتار می کنند! چگونه ممکن است دستگاه انتظامی - امنیتی که به ادعای خودش موفق شد در عرض دو روز تمام ریشه‌ها و عوامل حوادث روزهای ۲۱ و ۲۲ تیرماه ۱۳۷۸ را کشف کند و با هر تدبیر و استدلالی آن حوادث را به فاجعه ۱۸ تیرماه کوی دانشگاه و حمله قساوت آمیز به دانشجویان بی سلاح و در حال خواب شبانگاهی پیوند بزند، و در نتیجه آن فاجعه را به کلی وارونه کند و مهاجمان و عاملان اصلی و مبتکران تهاجم را بستانکار، و مضروبان و مصدومان و

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۶۳، ۱۰ آذر ۱۳۷۸ چاپ شده است.

تحقیرشدگان مظلوم حادثه را بدهکار نماید، در مورد پیگیری و کشف عوامل و آمران قتل‌هایی که همه مقامات اصلی کشور به ضدانسانی و اخلاقی بودن آن اقرار کرده‌اند این چنین کند و خونسرد عمل کند؟ پس از یک سال که از آن قتلها (البته چهار مورد مشهور آن) می‌گذرد، شنیده می‌شود که به تازگی چند نفر از کارکنان زیردست عاملان شناخته شده را بازداشت کرده‌اند! نیز شایع می‌شود که سعید امامی که آن همه بر روی او سروصدا و تبلیغ کرده‌اند در سلسله مراتب امریت و اجرای این قتلها، در مرتبه هفتم بوده‌است! آن شش مقام بالاتر از او چه کسانی و چه مقاماتی هستند؟ مردم ما، فقط شخص وزیری را می‌شناسند که امامی معاون امنیتی‌اش یعنی محرمترین فرد نسبت به او بوده است. ولی در این مدت، از بازداشت و بازجویی او اجتناب شده است. اینها همه اتهامات آشکار این پرونده ملی است.

از طرف دیگر می‌شنویم که گروه و محفلی به نام فداییان اسلام ناب محمدی - که در آغاز منکر وجود آن بودند، اما در همان سال ۱۳۷۷ اطلاعیه‌هایی درباره نامزدهای بعدی قتل و حذف فیزیکی، منتشر می‌کرد - هنوز کاملاً فعال است، به طوری که حادثه بمب‌گذاری در یکی از میادین شهر مشهد کار آنها بوده است. پس این تحقیقات و پی‌گیریهای یک‌ساله، نه فقط به ریشه‌های اصلی و عمودی این جریان دست نیافته (و حتی همکاران افقی آن را هم به تازگی کشف و بازداشت می‌کند)، بلکه در قطع اساس یا دست‌کم توقف این گونه حوادث فاجعه‌بار ناتوان و ناموفق بوده است.

آیا این احتمال وجود ندارد که جریان تحقیق از افراد اعلام شده فراتر رفته و به افراد و مقامات بالاتر رسیده باشد؟ به هر حال، ظواهر امر نشان می‌دهد که تحقیق در جهت عمودی به سوی ریشه‌ها به مانع برخورد و لذا می‌خواهند در سطح پیشروی کنند تا پرونده قطورتر و پرابهام‌تر شود و اصل داستان مشمول مرور زمان گردد و مردم و مسئولان متقاضی عدالت هم آنقدر در پیچ و خم حوادث و بحرانها و تشنجات جدیدالولاده اسیر و گرفتار شوند که آن را فراموش نمایند.

یکی از آموزشها و ارزشهای اسلامی، این سفارش پیامبر اکرم (ص) است که خداوند هیچ منی را که در آن ضعیف نتواند بدون دشواری حقش را از قوی بگیرد، هرگز تقدیس نمی‌کند. امروزه هر شهروند آگاه ایرانی تصدیق و اعتراف می‌نماید که هر روز در کشور ما از سوی حاکمیت غالب یا جناح انحصار و سرکوب بیشترین حق‌کشیها می‌شود و حقوق طبیعی همه مردم به خاطر قدرت‌پرستی و ثروت‌دوستی این جریان پایمال می‌شود.

لازم به تذکر و تأکید بسیار است که هیچ انسان سالم و فطری و خالی از عقده‌ای طالب مجازات بی‌دلیل کسی نیست، ولی هر کس حق (شرعی و عرفی و قانونی) دارد که طالب مجازات شدید حرامیان و متجاوزان به امنیت مردم باشد. آقایان برای مجازات متجاوزان که امنیت عمومی را به خطر انداخته‌اند، چنین خونسرد و بطلی عمل می‌کنند، اما برای مجازات یک مدیر مسئول یا یک سردبیر روزنامه، به اتهام



جرمی ناکرده، آن چنان عجله و شتاب دارند که مراعات ظواهر قانونی را فراموش می‌کنند. برای محکوم کردن یک مدیرمسئول روشن ضمیر و فداکار و شجاع، آن چنان دستپاچه هستند که هیأت منصفه انتصابی دادگاه ویژه از باد می‌برد که آخرین دفاع متهم یا وکیلش را ندیده و نشنیده است! اعلام نتیجه دادرسی بدون گذر از طرح آخرین دفاع متهم در دادگاه، قانونی نیست، با این حال هیأت منصفه بدون خواندن یا شنیدن آخرین دفاع اقدام به صدور رأی آن چنانی می‌کند و به اتفاق آرا هم او را از استحقاق تخفیف محروم می‌سازد! در حالی که همه مردم و همه کارشناسان سیاسی و حقوقی و همه مردم جهان مطلع و معترفند که این مطبوعات کوچکترین تخطی و تجاوزی به امنیت ملی نکرده و نمی‌کنند. جرم اینها این بوده و هست که اسرار هویدا می‌کنند و آرامش خیال برخی دست‌اندرکاران خاطی را بر هم می‌زنند. اعمال و رفتارهای برخی حاکمان و تبعیض آشکار و بی‌پرده و صریح نسبت به مردم را نقد می‌کنند. انقلاب سال ۱۳۵۷ ملت ایران، برای اینکه طبقه یا گروهی خاص امتیازات ویژه اجتماعی - سیاسی به دست آرند، رخ نداده است چرا که خود انقلاب این امتیازات ضدانسانی را از مظاهر اعلای ظلم و بی‌عدالتی تلقی می‌کرده است.

به نظر این راقم می‌رسد که اگر روند قتل‌های زنجیره‌ای را، تنها به مثابه یک امر مجرد و نه به عنوان جزئی از یک کل یا قطعه‌ای از یک سناریو یا سیستم طراحی شده لحاظ کنیم، به چیزی بیش از اینها نمی‌رسیم که ذکرش رفت. همه ابهامات و سؤالات هم طبق معمول بی‌پاسخ می‌ماند. احتمالاً برنامه‌ای کلیتر و فراگیرتر در میان بوده است، که داستان قتل‌ها بخشی از آن محسوب می‌گردد. اگر کل آن برنامه پیش برود، آنگاه دیگر نیاز و التزام به پیگیری عمودی مسببان قتل‌ها و ریشه‌های اول تا ششم آن منتفی می‌شود و حاکمان و طراحان خشونت از فشار پاسخگویی به افکار عمومی رها می‌گردند!

اما اینکه قتل‌ها بخشی از یک سناریوی طراحی شده کلی و فراگیر برای رسیدن به اهدافی معین و مشخص بوده است، دلایل و شواهدی دارد.

نامه منتسب به سعید امامی خطاب به مقام امنیتی مافوقش که روزنامه سلام آن را منتشر کرد و به جرم انتشار آن محکوم و تعطیل گردید، حکایت از آن می‌کند که طرح توطئه مطبوعات علیه امنیت ملی از همان منشأیی صدور یافته که قبلاً طراح و عامل اصلی قتل‌ها شناخته شده و حتی در صورت وجود مراتب دیگری در بالای او، باز او به عنوان طراح و برنامه‌ریز و مغز متفکر جناح خشونت شناخته شده بود. این شواهدی است بر اینکه قتل‌های زنجیره‌ای حادثه‌ای مجرد و انتزاعی نبوده و حداقل با تهاجم علیه روند آزادی و مطبوعات مستقل مرتبط بوده است.

تا قبل از دوم خرداد ۷۶، جناح انحصار و خشونت‌گرا، با غرور احساس می‌کرد که تمام ارکان نظام و تمام نهادها و ابزارهای قدرت و دو قوه از قوای ثلاثه را در ید اختیار خود دارد و تنها قوه مجریه را در

اختیار ندارد. از این رو احساس می‌کرد که فقط سنگر قوه مجریه باید فتح شود، تا بتواند از زحمت پاسخگویی به مردم و افکار عمومی فارغ شود. این جناح آن قدر به قدرت و پیروزی خود اعتماد داشت که دو ماه قبل از دوم خرداد، یکی از واحدهای درون ائتلاف همسو، یعنی جبهه انحصار و خشونت، نامه‌ای به شورای مصلحت نظام نوشت و پیشنهاد کرد که نام جمهوری اسلامی از نظام حاکم بر ایران حذف و به جای آن حکومت عدل اسلامی گذاشته شود. چون فکر می‌کردند در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز می‌شوند و بعد از آن می‌توانند هر کار و تغییر ناحتی را در فضای بسته و انحصاری انجام دهند، در طرح این پیشنهاد شتاب کردند. چنان که در سال ۱۳۶۸ برای تجدیدنظر در قانون اساسی بدین جهت شتاب داشتند که افتخار طرح این پیشنهاد را به خود اختصاص دهند.

این جناح، محض محکم‌کاری، فضای انتخابات را به کلی خالی از اغیار (غیرخودی‌ها) نمود و حدود ۹۵ درصد از داوطلبان را رده صلاحیت کرد و برای دادن ظاهری معقول به انتخابات سه رقیب (خودی) را نیز تأیید صلاحیت نمود تا به قول خودشان صحنه رقابت گرم و داغ باشد. اما یکی از این رقیبان خودی حرفهای عجیب و غریبی می‌زد، و در برنامه‌هایش از جامعه مدنی و نفی خشونت و ایران برای ایرانیان و توسعه متوازن و... سخن می‌گفت که به هیچ وجه قابل تحمل نبود. بنابراین تمام سرمایه مادی و معنوی خود را برای فتح آن آخرین سنگر یعنی قوه مجریه به کار انداختند و خود نیز با تمام وجود و حیثیت به میدان آمدند. ولی آن حادثه تاریخی، که دست خداوند در آن دخیل بود، اتفاق افتاد و جناح مذکور از مردم یک پاسخ نه بسیار پررنگ (۸۵ درصد جمعیت واجد شرایط رأی‌دادن کشور) دریافت کرد. و معلوم شد که اکثر مردم با اینان و برنامه‌هایشان مخالف هستند، و در واقع بیش از هشتاد درصد از مردم، جامعه‌ای امن مبتنی بر مسالمت و گفتگو و مشارکت عمومی را طالب هستند و جامعه ناامن مبتنی بر سرکوب و ترور و وحشت را دوست نمی‌دارند.

بنابراین پس از انتخابات دوره پنجم مجلس، بار دیگر اثبات شد که آن جناح حدود پانزده درصد از جمعیت را در پشت خود دارد، و نه بیش. مغزهای آن جناح، بعد از آنکه از زیر ضربه روحی وارده بیرون آمدند، به طراحی همان طرح کلی پرداختند تا سیطره گروهی خود را، که تنها هدف دنیایی و آخرتی تمام حاکمان استبدادی تاریخ بوده و هست، تداوم و گسترش دهند، لذا دو زیرمجموعه یا هدف مقطعی را در پیش روی خود نهادند: اول مهار کردن جنبشی که خواستار نظم و امنیت و آزادی و نفی انحصار است، و دوم اعمال سرکوب و خشونت برای استقرار یک حاکمیت متمرکز و فراگیر و یک جانبه و تمام عیار تا همه شهروندان از بیم مرگ یا از دست دادن همه چیز، سربیزیر و تسلیم شوند. این است برنامه‌ای که جناح انحصار و سرکوب دنبال کرده و می‌کند. اما اگر این جناح به فرض، پیروز می‌شد و رقیبان را حذف می‌کرد و به سیطره تمام عیار خود ادامه می‌داد، آنگاه در باتلاق مشکلاتی فرو می‌رفت که سرانجام خود او را هم

غرق می‌کرد. در این شرایط دیگر خاتمی یا غیرخودی‌ها وجود یا حضور ندارند که بتوان مسئولیتها را به گردن آنها انداخت. اگر جناح حاکم انحصارگر پیروز می‌شد با مسائل بیکاری، اعتیاد، فقر و فحشا، دین‌گریزی، اخلاق‌ستیزی، عقب‌ماندگی عمومی و شکاف طبقاتی و پرخاشجویی‌های نسل جوان چه می‌کرد؟ قطعاً برای حل آنها به جلب رضایت مردم احتیاج پیدا می‌کرد، اما چون خود امکان این کار را کاملاً مسدود کرده است، در این امر توفیق نمی‌یافت. بنابراین آیا حق داریم که از تمام اعضا و مسئولان و مقامات آن جناح، از صدر تا ذیل، پرسیم که ما را به کجا می‌برید؟

البته، آن طرح کلی و برنامه استراتژیک آن بر ما معلوم نیست، زیرا فضای سیاسی چنان خصمانه و غیرشفاف است که راه هرگونه گفتگو و اعلام صادقانه مواضع و اهداف بسته است. این وضع کاملاً برخلاف مشی و روش اولیای دین و نیز احرار حکومت‌کننده در تاریخ است.

شمه‌ای از رفتار جناح انحصار و خشونت را که طی سی ماه پس از دوم خرداد بدان دست زده و حاکی از طرح کلی آنان است، بدون شرح و توضیح، برمی‌شمیریم تا خوانندگان نتیجه‌گیری لازم را از آنها بکنند. جناح انحصار پس از مشاهده آرای مردم در دوم خرداد، از جلب رضایت مردم برای حفظ انحصاری حکومت و قدرت سیاسی خود، ناامید شد. لذا برای حفظ نظام بسته، چند برنامه کلی در دستور کار قرار گرفت: حملات فیزیکی به چند نشریه فضول چون ایران فردا و پیام دانشجوی، در تابستان ۱۳۷۶؛ استفاده ابزاری از قانون و قوه قضاییه برای فشار به مطبوعات و مستأصل ساختن آنها؛ تهاجم بی‌سابقه و برنامه‌ریزی شده به آیت‌الله منتظری برای منزوی ساختن و احتمالاً حذف فیزیکی ایشان، محرومیت دکتر سروش از تدریس در دانشگاه به عنوان کسی که پایه‌های نظری انحصار دینی و حکومتی را متزلزل کرده بود، استیضاح و حذف وزیر کشور (آقای نوری) و وزیر ارشاد آقای مهاجرانی - که در دومی موفق نشدند. (خصوصیت و اراده براندازی نسبت به دولت منتخب ۷۲ درصد مردم را تا آنجا پیش بردند که حمله فیزیکی نسبت به آن دو وزیر را نیز مجاز دانستند) و... اما به رغم تمام محاسبات و با وجود توفیق ظاهری در اجرای نیات، از نظر تأثیر در مردم، کاملاً اثر عکس ایجاد شد، به طوری که اعتبار و حیثیت و محبوبیت تمام سرکوب‌شدگان در نزد مردم بسیار بالا رفت.

چون این برنامه‌ها نیز با شکست روبرو شد، حملات فیزیکی گروههای فشار، و از آن بالاتر تهدیدات هولناک برخی نیروهای نظامی شدت گرفت و باز اقداماتی مشابه در پیش گرفته شد.

هجوم به برخی مسئولان اجرایی وابسته به جناح اصلاح طلب چون آقای کرباسچی و برخی همکارانش آغاز شد و با وجود آنکه محاکمه در معرض دید مردم قرار گرفت و ایشان از نظر مردم مبری تلقی شد، رأی دادگاه چنان خشن و سهمگین بود که موجب تعجب همگان گردید. اما چون این کار نیز نه تنها نتیجه مطلوب نداد و برعکس اعتبار و وجهه محکومان را بالاتر برد، خواب "توطئه مطبوعات علیه

امنیت ملی" را دیدند. تهاجم به روزنامه توس و تهدید بستن ایران فردا و راه نو و... مقدمه آن بود که تاکنون ادامه دارد و بالاخره توطئه قتل‌های زنجیره‌ای پیش آمد که این نیز موجب بازتر شدن دهان مردمان به اعتراض گردید که تاکنون ادامه یافته است. چون از توطئه قتل‌های زنجیره‌ای نتیجه‌ای از حیث ساکت ساختن و تسلیم کردن مردم نگرفتند، واقعه کوی دانشگاه تهران و حوادث بعدی آن را برنامه‌ریزی کردند. سرانجام قضیه را وارونه نمودند، آنان که محکوم شدند و به زندان رفتند یا کشته شدند دانشجویان مضروب و مظلوم و معترض بودند و آنان که تشویق شدند و پاداش و لوح سپاس گرفتند نیروهای مهاجم بودند. با این حال این یکی هم موجب تسلیم و سکوت کامل مردم نشد. جناح انحصار خیلی مایل بود که دانشجویان پس از ختم تعطیلات و آغاز سال تحصیلی جدید دست به شورش و تظاهرات خشونت‌آمیز انتقامی بزنند تا آنها ضمن سرکوب و کشتار، دانشگاه‌ها را به تعطیلی بکشانند. ولی رشدیافتگی دانشجویان بیش از این بود که در این دام بیفتند. به رغم همه این شکست‌های محتوایی همچنان تهدیدات از سوی برخی نیروهای نظامی و شبه نظامی ادامه دارد.

و اخیراً نیز آخرین برنامه‌ای که بدان متوسل شدند، تخریب برنامه سوم دولت در مجلس بود. برنامه‌ای که فی‌نفسه مورد انتقاد بسیاری از کارشناسان توسعه ملی است ولی حداقل از انسجام برخوردار است. اعمال دخالت‌های مجلس در این برنامه در جهت اصلاح کارشناسانه نقاط ضعف آن نیست، بلکه تماماً در جهت بستن دست دولت و ناموفق ساختن آن در ایجاد بهبودی اندک در امور اقتصادی می‌باشد. نمونه آن پایین آوردن فاحش منابع درآمدی دولت و، به عکس، بالا بردن هزینه‌های دولت است. شایسته‌ترین واکنش دولت در قبال این اعمال غیرمسئولانه مجلس، همانا پس گرفتن لایحه برنامه سوم و اطمینان داشتن از این حقیقت است که هیچ اتفاق خاصی نخواهد افتاد و دولت می‌تواند با کاربرد نیروی کارشناسی ملی با اختیارات خودش بسیاری از فصول برنامه را پیش ببرد. و به دولت هم ضربه نخواهد زد، زیرا همه مردم از عملکردهای جناح مقابل آگاهی دارند.

جمع‌بندی این اتفاقات جزئی ولی در نوع خود مهم و عمده، ما را به تدریج به تصویر آن طرح کلی خشونت‌گرایان نزدیکتر می‌کند. احاطه و محاصره دولت خاتمی و جنبش دوم خرداد، قبل از انتخابات مجلس ششم و پافشاری شورای نگهبان بر مواضع خود که حتی نمی‌خواهد یک سانت عقب‌نشینی بکند، معلوم است که چه نتیجه‌ای به بار خواهد آورد. شورای نگهبان با نظارت استصوابی درصدد است تا چهره‌های مشهور جناح اصلاح‌طلبان اعم از خودی یا غیرخودی را قلع و قمع کند. این کار کمک می‌کند که افراد ناشناس که از مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنها اطلاعی در دست نیست، رأی بیاورند و در نتیجه برای ملک و ملت احتمالاً خطری بالقوه به وجود آید. بنابراین جناح انحصار و خشونت، با رفتارها و سیاست‌های خود هم موجب فروپاشی استقلال و اقتدار این ملت کهنسال ولی ستمدیده و مظلوم

می شود و هم فروپاشی خود را تسریع می بخشد.

اما این تصویر منفی، یگانه تصویر ممکن از آینده جامعه ایران نیست. چرا که این جناح انحصار به پایان مرز محبوبیت و مشروعیت مردمی خود رسیده و بنابراین هیچ گاه پیروز نبوده و نخواهد بود و روند حوادث کنونی مسلماً تا بی نهایت ادامه نخواهد یافت.

امروز تمام قربانیان این جناح، در نزد مردم موجه تر و محبوب تر می شوند. آقای عبدالله نوری که بیش از همه مورد ضربه انتقامجویی انحصارطلبان قرار گرفته است امروز درخشانترین چهره ملی - سیاسی شده است. نفوذ و جایگاه مطبوعات مستقل در میان مردم و بویژه جوانان و بانوان، به رغم ضربات و گلوله باران جناح غالب حاکمیت، روز به روز گسترده تر و عمیق تر می شود.

پس اکنون یک روند کاملاً متضاد در میان انحصارطلبان غالب از یک سو و اکثریت قاطع مردم از دیگر سو مشاهده می شود. در واقع این روند متضاد همان شکاف رو به گسترشی است که مردم را از انحصارطلبان دور می کند. به راستی این شکاف روزافزون چه فرجامی خواهد داشت؟ خوانندگان محترم می توانند با مراجعه به تاریخ نظامهای استبدادی، و بویژه تاریخ نیم قرن اخیر کشور خودمان، جهت این تحولات و پاسخ به کجا می رویم را خود بیابند.

## مفهوم ملی - مذهبی به چه معناست؟\*

اصطلاح ملی - مذهبی که از اواخر سال ۱۳۷۵ در محافل و ادبیات سیاسی مطرح شد تاکنون بازتاب نسبتاً وسیعی در میان قشرهای مختلف مردم و نیروهای سیاسی درون و بیرون حاکمیت داشته است. این اصطلاح به جماعت خاصی اشاره دارد که همواره موضع انتقادی - اعتراضی نسبت به حاکمیت، بخصوص جناح انحصار و خشونت آن داشته و دارد. فقط همان جناح انحصارطلب افراطی است که این نحله سیاسی - فرهنگی را به رسمیت نمی‌شناسد و برایش حقانیتی قائل نیست، ولی سایر نیروهای درون و بیرون حاکمیت، کم و بیش وجود چنین نحله‌ای را پذیرا هستند.

در تاریخ بشر، برخی عناوین و اصطلاحات همانند نمادی از یک مفهوم هستند که اشاره به آنها سابقه‌ای را در اذهان گویندگان و شنوندگان تداعی می‌کند. ابتدا این سابقه به وجود می‌آید و سپس افراد همفکر و مرتبط در جامعه، نمادی را روی آن می‌نهند تا مبادله مفهوم بین اذهان اهل جامعه ساده‌تر و سریعتر صورت گیرد.

اگر اصطلاح ملی - مذهبی خیلی زود در میان مردم کم و بیش متفاوت، جا باز کرد و مورد قبول و تکرار لفظی قرار گرفت، به این دلیل است که آن سابقه قبلی اجتماعی از مدت‌ها قبل برای اذهان مردم آشنا بوده است و در واقع مردم بدون سابقه ذهنی با آن عنوان یا اصطلاح روبرو نشده‌اند. لذا این اصطلاح را تجلی بخش ویژگیهای آن سابقه نهادینه شده می‌دانند.

در هر حال به نظر می‌رسد مردمی که اصطلاح ملی - مذهبی را به کار می‌برند، با واقعیت اجتماعی - تاریخی آن آشنایی کاملی دارند.

ملی - مذهبیها مردمانی هستند که از اعتقادات اصولی اسلامی برخوردارند و کم و بیش نسبت به

---

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۶۳، ۲۴ آذر ۱۳۷۸ چاپ شده است.